

تقریر درس تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	تاریخ	۱۴۰۳ / ۰۸ / ۰۸
عنوان ۱	تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم			
عنوان ۲	مطلب پنجم: استعاذه			
عنوان ۳	مبحث چهارم: تقابل جمعی با شیطان			
عنوان ۴	اساس شکل گیری تقابل جمعی			

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

درآمد بحث

در مبحث سوم از مطالب مربوط به استعاذه، به این نکته اشاره کردیم که استعاذه از شیطان و دوری از او تنها به این نیست که آدمی شیطان را به عنوان دشمن بشناسد و از او به عنوان عامل گمراهی، ضلالت و شر در زندگی انسان، دوری کند؛ بلکه علاوه بر این باید اتخاذ شیطان عدو کند؛ یعنی باید او دشمنی ورزد و نه تنها او را دشمن بشناسد، بلکه با او دشمنی هم بنماید. اینجا دو مطلب است، گاهی انسان کسی را به عنوان دشمن می شناسد و او را دشمن می داند، ولی اینکه او را دشمن بگیرد، معنایش این است که در رفتارها و موضع گیری ها، با او دشمنی کند؛ لذا فرموده است:

﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^۱

در این آیه، سه مطلب داریم که یکی «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ» است. در چند جا از قرآن کریم، بر عداوت شیطان، تأکید شده است. اگر انسان بداند شیطان عدو اوست، بسیار لازم است و گفتیم که شیطان هم نماد هر ضلالت، خباثت و شر است اما علاوه بر این، آنچه شاید مهم تر از اصل دشمن دانستن شیطان، اتخاذ عدو است که هم شیاطین انس را شامل می شود و هم شیاطین جن. مثلاً خیلی ها هستند که می دانند آمریکا دشمن ماست و در عداوتش شک نمی کنند و می دانند که دشمن قوم و کشور ایشان است، ولی مهم، آن اتخاذ عدو است. با آن که دشمن است، باید دشمنی و مقابله کنید و به نفی و طرد او پردازید؛ به او راه ندهید و راه را بر او ببندید. این مطلبی بود که در بحث پیشین از امور مربوط به تفسیر گفتیم.

مبحث چهارم: تقابل جمعی با شیطان

مطلبی که در این جلسه مطرح می کنیم و آخرین مبحث ما در بحث استعاذه است، این است که اتخاذ شیطان عدو، تنها یک مسأله فردی نیست؛ بلکه یک مسأله جمعی است و اساساً تقابل بین شیطان و اهل صلاح و عباد الله،

تقابل جمعی است نه تقابل فردی. این تقابل، حزبی است و در همین آیه ای که قرائت شد، آمده است: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ».

در این آیه، حزب الشیطان در مقابل حزب الله، مطرح است. پس یک تقابل جمعی است.

اساس شکل گیری تقابل جمعی

اما این تقابل جمعی، چگونه شکل می گیرد؟ این تقابل براساس ولایت، شکل می گیرد؛ یعنی ما یک حزب الله داریم که یک جماعتند؛ چون بینشان پیوند وجود دارد و به هم پیوسته اند. آنچه که آنان را به هم پیوسته می سازد، ولایت الله و ولایت ولی الله است و اصلاً معنای ولایت، پیوستگی است. البته گفته ایم هیچ پیوستگی وجود ندارد مگر این که متفرع بر وابستگی باشد و این دو تعبیر فارسی، تعبیری دقیقند؛ یعنی ابتدا یک ولایت طولی داریم که ولایت الله است و ولایت نسبت به صاحب فرمان، محسوب می شود که فرمان را از چه کسی می گیرد. این وابستگی است، اما به چه کسی یا چه چیزی؟

در قرآن کریم، دو واژه نزدیک به هم، وجود دارد که بسیار مهمند؛ یکی واژه «مِنْ» است و دیگری «مع» که البته معیت، فرع «مِنْ» بودن است. در یکجا از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید: یا در داستان طالوت فرموده است:

«فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ...»^۱؛

و در جای دیگر هم می فرماید:

«لَيْسَ مِنْكُمْ»^۲؛

که البته «منکم» بودن، فرع «مَنِّي» و من الولی بودن است. در روایات هم فراوان داریم؛ مانند روایت معروفی که می فرماید:

«شِيعَتُنَا مِنَّا»^۳؛

که یک حرف بسیار دقیق است یا:

«سَلَمَانُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ»^۴؛

اصلاً در یک روایت بسیار عجیب داریم که جمعی از شیعیان، به خدمت امام صادق علیه السلام رسیده بودند و حضرت به آنان خطاب فرمود:

«إِنَّكُمْ أَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»^۵؛

۱. سوره بقره: ۲۴۹.

۲. سوره هود: ۷۸.

۳. الکافی؛ کتاب الحجّة، ابواب التاریخ، باب مولد ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام، ح ۵.

۴. تفسیر فرائد الکوفی؛ ص ۱۷۱.

۵. چنین عبارتی نیافتیم. شاید مراد این عبارت باشد که امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی خطاب به محمد بن اشعث فرمود: «وَلَا تَعْرَأْ أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ، فَإِنَّهُمْ قَرِيبُو الْعَهْدِ بِدَوْلَةِ بَنِي مَرْوَانَ وَكُلُّهُمْ مُحْتَاجٌ»؛ [الکافی؛ کتاب الحجّة، ابواب التاریخ، باب مولد ابی عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام، ح ۶].

ما هم می‌گوییم که رهبر به وسیله اتباع از او، ولایتش توسعه پیدا می‌کند. علی بن ابی طالب (علیه السلام) وقتی افرادی از او تبعیت می‌کنند و شیعه او می‌شوند، شخصی علوی از حالت فردی، بیرون می‌آید و یک امت می‌شود و لذا «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»^۱ ... رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) این گونه است ... و لذا به ما می‌گویند:

«أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اخْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمَرِيهِ وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ، أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَلَكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعِفَّةٍ وَسَدَاةٍ»^۲؛

ما چگونه به علی بن ابی طالب (علیه السلام) کمک می‌کنیم؟ چون آن حضرت یک وجود جمعی دارد؛ یعنی من که خود را وابسته به او می‌دانم و اعلام می‌کنم: «أنا من شيعة علي»، وقتی در تقوایم ضعیف باشم، وجود اجتماعی علی (علیه السلام) ضعیف می‌شود و تعارف هم ندارد. عرضم این است که آن شخصیت اجتماعی علی (علیه السلام) ضعیف می‌شود و اگر ما که شیعیان آن حضرتیم - و ادعای تبعیت و تشیع می‌کنیم و خود را من علی (علیه السلام) می‌دانیم - ورع و اجتهاد داشته باشیم و کار و تلاش کنیم، وجود اجتماعی علی بن ابی طالب (علیه السلام) تقویت می‌شود؛ لذا «أَعِينُونِي» درخواست اعانت حقیقی است و البته تنها حضرت امیر (علیه السلام) چنین نفرموده؛ بلکه از زبان سایر ائمه نیز آمده و امام صادق (علیه السلام) نیز - در ضمن حدیثی - فرمود:

«أَعِينُونَا بِالْوَرَع»^۳؛

به بحث بر سر کلمه «مِنْ» برمی‌گردیم که حضرت ابراهیم (علیه السلام) به خدای متعال، عرض کرد:

«...فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۴؛

از این آیه، معلوم می‌شود که منیت هم متفرع بر تبعیت است؛ همان طور که معیت، متفرع بر طاعت است: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»^۵؛

این اطاعت، معیت می‌آورد و تبعیت، منیت را به دنبال دارد و شخص، من رسول الله (صلی الله علیه و آله) می‌شود.

پرسشگر: اطاعت اجباری هم، این اثر را دارد؟

معظم له: اطاعت کلی، منافاتی با انحرافات جزئی ندارد. در آیات کریمه هم آمده است که:

«إِنْ جَاءَکُمْ كُفَرَاءُ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكْفِّرْ عَنْکُمْ سَيِّئَاتِکُمْ وَنُدْخِلْکُمْ مُدْخَلًا کَرِيمًا»^۶؛

این کبائر است که آدم را از خط ولایت، دور می‌سازد و رابطه ولایتی را قطع می‌کند.

به هر حال، این «مِنْ» بودن، گاهی من الرسول بودن است و گاهی خدای ناکرده، من الشیطان بودن. حزب الله، کسانی‌اند

که:

۱. سوره اسراء: ۷۱.

۲. نهج البلاغه؛ نامه ۴۵.

۳. دعائم الإسلام؛ ج ۱، ص ۶۷. در الکافی هم همین عبارت از امام باقر (علیه السلام) نقل شده.

۴. سوره ابراهیم: ۳۶.

۵. سوره نساء: ۶۹.

۶. همان: ۳۱.

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾^۱.

حزب الله چگونه شکل می گیرد؟ با تولى و تبعیت از ولایت. گفتیم که این ولایت هم یک ولایت طولی است که ما از آن به «وابستگی» تعبیر کردیم و گفتیم که وابسته است و چون وابسته است، من الرسول صلی الله علیه و آله و من على علیه السلام هستیم: ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾.

این یعنی وابستگی. وقتی که جمع ما به علی بن ابی طالب علیه السلام و رسول الله صلی الله علیه و آله شد، این وابستگی که همان ولایت طولی است، پیوستگی درست می کند و همه به هم پیوسته می گردند و می شود: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...﴾^۲.

و این ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾، فرع ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ است؛ یعنی وقتی که ولایت طولی به معنای تبعیت و اطاعت، تحقق یافت، این جمع مطیع، تابع و پیرو، به هم پیوسته می شوند و در این صورت، روح واحده پیدا می کنند. این حرفی است که ما می زنیم و معتقدیم که یک روح واحده در بینشان به وجود می آید که از آن به «روح جمعی واحد» هم تعبیر می کنیم.

پرسشگر: این همان تألیف بین قلوب نیست؟

معظم له: بالاتر از ﴿أَلَفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ﴾^۳ است آنجا که می فرماید:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ...﴾^۴؛

نفرمود «آیدهم بأرواح منه» بلکه فرمود: ﴿أَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ﴾؛ یعنی یک روح واحد در این جمع و پیکر اهل ولایت، سرایت می کند. این روح واحد است که وقتی شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رفت و عرض کرد: من گاهی صبح ها از خواب برمی خیزم و احساس غمی در دل می کنم که مانند یک غبار بر دلم نشسته است ولی دلیلش را نمی دانم. حضرت می فرماید: دلیلش این است که یک مؤمن و برادر ایمانی تو در جایی، دچار مصیبت و ابتلائی است و این غم، از مصیبت او در دل تو نشسته است. این روح واحدی که می گویم، این گونه است و لذا نتیجه اش این می شود که:

﴿الْمُؤْمِنُونَ فِي تَبَارِهِمْ وَتَرَاحِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ كَمِثْلِ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى تَدَلَّى لَهُ سَائِرُهُ بِالسَّهَرِ وَالْحَيَّ﴾^۵؛

در اینجا فقط جسد، واحد نیست؛ بلکه زمانی واحد می شود که روحش روح واحده باشد؛ وگرنه چنین حالتی رخ نمی دهد که ﴿إِذَا اشْتَكَى تَدَلَّى لَهُ سَائِرُهُ بِالسَّهَرِ وَالْحَيَّ﴾؛ بلکه زمانی، محقق می شود که این کالجسد الواحد الذی فیهِ رُوحٌ واحده باشد و در این صورت، یک روح واحده در جامعه ای اسلامی، دمیده می شود. این، معنای امت واحده ای است که

۱. سوره مائده: ۵۵ و ۵۶.

۲. سوره توبه: ۷۱.

۳. سوره انفال: ۶۳.

۴. سوره مجادله: ۲۲.

۵. بحار الأنوار؛ ج ۷۱، ص ۲۳۴.

مقام معظم رهبری هم به آن، اشاره می کنند. این روح واحده، روح برگرفته از روح ولی الله اعظم است. در حقیقت، او روح واحده ای است که حتی در تفسیر این آیات: «الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ * وَتَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ»^۱ گفته شده. در تفسیر این دو آیه، مطالب بسیاری وجود دارد. این دو آیه می گوید خدا تو را می بیند که نیمه شب برمی خیزی، اما معنای تقلب فی الساجدین به چه معناست؟ ما معتقدیم که تقلب فی الساجدین یعنی وقتی تو برمی خیزی، تنها نیستی؛ چون در آیه دیگر در سوره «مزل» می فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ...﴾^۲

این طایفه ای که با تو هستند و وقتی برمی خیزی، همراه تو برمی خیزند، روح تو است که در دلشان سرایت می کند و با برخاستنش برمی خیزند. معنای آیه این است، نه به معنای اتحادی که اهل حلول و اتحاد می گویند؛ اما یک پرتو و اثر است و این اثر، اثر رسول الله صلی الله علیه و آله است.

پرسشگر: «الأرواح جنود مجتدة» نیز هست.

معظم له: بله، آن هم مؤید حرف ماست: «...وَإِنَّ الْأَرْوَاحَ جُنُودٌ مُّجْتَدِدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا اِتَّخَذَ وَمَا تَنَافَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ...»^۳. خلاصه، حرف ما این است و در اینجا می خواهیم به این برسیم که در مسأله شیطان، تقابل، تقابل جمعی بین دو جمع با دو نوع ولایت و وابستگی و پیوستگی است؛ یکی جمع وابسته به الله که همان حزب الله هستند و ولایتشان ولایت خداست؛ یعنی فرمانشان را از خدا و سپس از رسول خدا صلی الله علیه و آله می گیرند؛ چون «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»^۴ و رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «مَنْ أَطَاعَ عَلِيًّا فَقَدْ أَطَاعَنِي»^۵ یا «مَنْ أَطَاعَ أَمِيرِي فَقَدْ أَطَاعَنِي. وَمَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ»^۶.

یک تحریف؛ باعث تباهی جامعه ای اسلامی

این نکته هم خالی از لطف نیست که متأسفانه در کتب حدیث عامه، تحریفات عجیب و غریبی دیده می شود که بسیار ظریفند و با قرائن می توان آنها را یافت. از جمله آنها در رابطه با همین حدیث «مَنْ أَطَاعَ أَمِيرِي فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ» است. حضرت می فرماید اطاعت از امیری که از طرف من امیر باشد، اطاعت من است و این روشن است؛ چون امیر از طرف آن حضرت است؛ از طرف آن حضرت صلی الله علیه و آله نصب شده و ایشان فرمان امارت به او داده است؛ لذا امر او امر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. این روایت در مثل «صحیح مسلم» و صحاح دیگر آمده است؛ ولی در کنارش در این روایت، به گونه ای بسیار ظریف، دست برده اند که کمتر کسی متوجه می شود این کار، یک دست کاری سیاسی است آنان

۱. سوره شعراء: ۲۱۸ و ۲۱۹.

۲. سوره مزل: ۲۰.

۳. امالی صدوق؛ ص ۱۴۵.

۴. سوره نساء: ۸۰.

۵. معانی الأخبار؛ ص ۳۷۳.

۶. مستند أحمد؛ ج ۱۲، ص ۲۸۶.

این روایت را به صورت «مَنْ أَطَاعَ الْأَمِيرَ فَقَدْ أَطَاعَنِي»^۱ ضبط کرده‌اند و «امیر» را با الف و لام جنس، آورده‌اند تا شامل هر امیری گردد. در این صورت، معنا چنین است که هرکس امیر شد؛ ولو یزید بن معاویه یا عبدالملک مروان یا حجاج بن یوسف ثقفی باشد، اطاعتش در حکم اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد بود و یک معنای عجیب و غریب از آن به دست می‌آید. متأسفانه، آنچه امروز، جامعه اسلامی را به تباهی کشانیده، «مَنْ أَطَاعَ الْأَمِيرَ» یعنی همین تحریف کوچک است؛ کسانی مثل یزید، معاویه، عبدالملک مروان و امویون در جامعه اسلامی، مطاع شدند؛ یعنی مفسدان و اشرار، مطاع شدند و اطاعتشان در ردیف اطاعت رسول الله صلی الله علیه و آله قرار گرفت.

باز هم برای این که ذهن دوستان، به این امور، حساس شود، نظیر همین تحریف در یک روایت دیگر آمده است و با همین ظرافت، اعمال شده. این روایت در «صحیح مسلم» نقل شده و چنین است:

«لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنَ النَّاسِ اثْنَانِ»^۲؛

از این روایت، دو چیز فهمیده می‌شود؛ یکی این که ما بقی من الناس ولو دو نفر، حتماً یکی شان امام است، پس امامت در جامعه بشری، همیشگی است و این، سخنی است که ما همیشه می‌گوییم: «لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ»^۳. چند سال پیش، شیخ الأزهر در سخنان ماه رمضان گفت بود این حرفی که شیعه‌ها می‌زنند، اساس ندارد که می‌گویند: «لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ». من برایش پیام فرستادم که با این حدیث، چه می‌کنید که: «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنَ النَّاسِ اثْنَانِ»؟

چرا اثنان؟ چون یکی از آنها امام است و دیگری مأموم. حداقل امامت و حجیت، این است که یکی حجت باشد و یکی من علیه الحجّة؛ یکی امام باشد و دیگری مأموم. اما با این روایت چه کرده‌اند؟ این روایت در «صحیح بخاری» که روایات تحریف شده عجیب و غریب بسیاری وجود دارد، بدین صورت آمده است:

«لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ اثْنَانِ»^۴؛

این تحریف به شکلی ظریف، اعمال شده و کسی به زودی متوجه آن نمی‌شود. این روایت تحریف شده به این معناست که تا دو نفر قرشی باشند، حتماً یکی از آنان امام است و این نمی‌فهماند که «لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ» و اینکه در هر زمانی باید امامی وجود داشته باشد. روایت ما می‌فرماید که در هر زمانی باید حجتی وجود داشته باشد و عبارت به صورت «ما بقي من الناس اثنان» نقل شده، ولی این می‌گوید «ما بقي منهم» اما به مقتضای «حبل الكذب قصير» دروغ بودنش در خود روایت، نهفته است و آن، اینکه اگر بنا باشد بگویند ائمه همیشه از قریشند، لازم نیست بگویند: «ما بقي من الناس» بلکه باید می‌گفت «ما بقي من قریش» و در این صورت، یکی از این دو کافی است و نیازی به ذکر دوباره آن نیست.

۱. تفسیر ابن ابی حاتم؛ ج ۳، ص ۱۰۱۱؛ یا مثل آنچه در صحیح مسلم آمده: «حَدَّثَنِي أَبُو الطَّاهِرِ أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ حَيَّوَةَ، أَنَّ أَبَا يُونُسَ مَوْلَى أَبِي هُرَيْرَةَ، حَدَّثَهُ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ، يَقُولُ: عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِذَلِكَ، وَقَالَ: «مَنْ أَطَاعَ الْأَمِيرَ»، وَلَمْ يَقُلْ: «أَمِيرِي»؛ [صحیح مسلم؛ ج ۳، ص ۱۴۶۷].

۲. صحیح مسلم؛ ج ۳، ص ۱۴۵۲.

۳. الخصال؛ ج ۲، ص ۴۷۹.

۴. صحیح بخاری؛ ج ۴، ص ۱۷۹.

چرا اثنان؟ نکته «اثنان» این است که می گوید: «ما بقي الناس» اما چرا اثنان؟ برای اینکه یکی از آنها امام باشد و دیگری مأموم. پس این قرینه کذب در این روایت، بین است و لذا پیشهاد می کنم که افرادی در روایات نقل شده مخصوصاً در «صحیح بخاری»، تحقیق کنند؛ چون تحریفات در آن از هر کتاب دیگری از کتب اهل سنت، بیشتر است؛ ولی در «صحیح مسلم» تحریف های کمتری وجود دارد و «ابن ماجه» و «ترمذی» تحریف های کمتری از دو دسته پیشین دارند و اصحاب از آنها هستند؛ یعنی معکوس آنچه در بین عامه، مطرح است که اصح را «بخاری» می دانند، صحت دارد و «ترمذی»، «ابو داود» و «ابن ماجه» اصح آنهاست.

ادامه بحث

گفتیم که در هر زمانی، حجتی و امامی وجود دارد که ملاک شکل گیری این پیوستگی و وابستگی است. کسانی که به این، وابسته شوند و ولایت عرضی را بپذیرند، موجب می شوند که پیوستگی بین مؤمنین، پدید آید و در این صورت، مؤمنین هم پیوسته می شوند. پس چون وابسته اند، همگی موضع امام را دارند که موضع اصلی اش مقابله با شیطان و اولیاء الشیطان است.

﴿أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ﴾؛

بحث، بر سر ولایت است و در شیطان نیز بحث بر سر ولایت اوست. اصلاً دعوا، دعوی حکومت و فرمان است. دعوی خط انبیاء با شیطان، دعوی ولایت است که: الولاية لمن؟ الولاية للشیطان أم الولاية لله سبحانه و تعالی؟ ما که می گوئیم: «أشهد أن لا إله إلا الله»؛ ما که می گوئیم: «الله ولى الذين آمنوا»^۱؛ ما که می گوئیم: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»^۲ می گوئیم: الولاية لله و ليس لغيره؛ ولی آنها معتقدند که «الولاية للشیطان» یعنی الشیطان يأمر فطیعی. وابستگی به شیطان، رخ می دهد و همگی ذریه الشیطان می شوند که همان پیوستگی است. [و این آیه از قول شیطان]: «وَأَمُرُهُمْ فَلْيَعْبِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ»^۳ به «ليغيرن فطرة الله و دين الله» تفسیر می شود؛ چون خدا فرموده است:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...﴾^۴

این خلق، فطرت است؛ چون الفطرة خلق الله «وَأَمُرُهُمْ فَلْيَعْبِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ». دین دیگری به جای دین خدا می گذارند و دین هم همان نظام امر و نهی است.

این، واپسین بحث در مسأله استعاده است و نتیجه می گیریم که تقابل بین شیطان و بین اهل ایمان ليس تقابلاً فردية؛ بلکه یک تقابل جمعی و تقابل دو حزب و دو مجموعه ولایتی است؛ یک مجموعه که ولایتشان ولایة الله است و نتیجه ولایة الله، ولایت مؤمنین با یکدیگر است. «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضُهُمْ» نتیجه «الله ولى الذين آمنوا» است. از طرف دیگر هم ولایت دیگری به نام ولایة الشیطان، وجود دارد که حزب الشیطان درست می کند: «أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ

۱. سورة كهف: ۵۰.

۲. سورة بقره: ۲۵۷.

۳. سورة مائده: ۵۵.

۴. سورة نساء: ۱۱۹.

۵. سورة روم: ۳۰.

مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ. گفتیم در آیه گفته می شود: «فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا»، تا ولایتش را قبول نکنیم. او دشمن شماست؛ چگونه ولایتش را می پذیرید و چگونه می خواهید به دشمن، وابسته شوید؟ این کار شدنی نیست و نمی توان تصور کرد که کسی به دشمن خودش وابسته گردد؟

امیدواریم که خدای متعال توفیق فهم دینش را به ما عنایت کند.

پرسشگر: ...

معظم له: «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»^۱ دو تفسیر دارد:

- یک تفسیر، این است که اشاره به آدم و حوا دارد و البته این تفسیر، کمی دچار تکلف شده و بدین معناست که شما از هم جدا می شوید؛ چون در روایت داریم که وقتی آنان از بهشت، اخراج شدند و به زمین، هبوط کردند، از هم جدا و هریک در یک طرف بود؛ اما وقتی توبه کردند؛ خدا آنان را سرزمین وحی، مکه آورد و در محل کعبه برایشان چادر زد. این اولین اجتماع آدم و حوا در زمین بود و لذا (اول بیت وضع للناس) به همین، اشاره دارد و «ناس» از اینجا شروع شده؛ یعنی از نظر ما اصلاً شکل گیری جامعه بشری، از بیت الله الحرام و کعبه بیت الله، آغاز گردیده است. این یک نظر است اما به نظر ما چندان قوت ندارد که معنای «عداوت» دور بودن از هم باشد.
- تفسیر دیگر می گوید: «اهْبِطُوا»^۲ به آدم، حواء و شیطان، اشاره می کند؛ چون «اهْبِطُوا» شامل سه نفر می شود نه دو نفر، و در جای دیگری از قرآن هم فرموده که: «اهْبِطَا»^۳ ولی در اینجا^۴ که «اهْبِطُوا» فرموده، مخصوص سه نفر است. آیه می گوید به زمین بروید؛ درحالی که «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ». یک گروه، در یک طرف، پیروان ولایة اللهند - که آدم و حواء هر دو این گونه اند- و در طرف دیگر هم شیطان و شکل گیری این عداوت که از آغاز، شکل گرفته و تا قیام حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و تا قیامت ادامه دارد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

۱. سوره بقره: ۳۶؛ سوره اعراف: ۲۴.

۲. «قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ...»؛ [سوره طه: ۱۲۳].

۳. منظور در دو سوره بقره و اعراف. [مقرر].